

از هر سو که بنگری جهان هزار و یک است: بیژن نجدی

2024/08/19

سهراب فرسیو

بیژن نجدی

نقدی نوشته‌ی زنده یاد سهراب فرسیو :

حالا واجب است بگویم، وقتی از «عروس‌زدی» صحبت می‌شود، حیف است از داستان کوتاه «بیژن نجدی» به اسم «من چی را می‌خوام پیدا کنم؟» در مجموعه داستان «دوباره از همان خیابان‌ها» ، چاپ نشر مرکز یاد نشود. وقتی دو کتاب نجدی به‌دستم رسید، که او فوت کرده بود. یکی همین که گفتم و آن یکی «یوزپلنگانی که با من دویده‌اند» (بعد کتابی به اسم «داستان‌ها ناتمام» از او چاپ شد، که من بادم چاپش نمی‌کردم- واقعاً ناتمام بودند. ناتمام‌ها را نباید چاپ کرد!) آن هم کار نجدی را؛ چیزی به اسم «ادبیات» شبیه به‌کار حافظ و سعدی که هر کلمه‌اش حساب کتاب دارد؛ داستان‌های کوتاه نجدی شبیه به‌شعر است، سر هر کلمه‌اش آن بیچاره روزها و بلکه هفته‌ها فکر می‌کرده، تعویض می‌کرده، مگر می‌شود یک کلمه‌اش پس و پیش شود؟! تشبیه کار بیژن نجدی به‌شعر برای بالا بردن ارزش کار او نیست، برعکس است. این را گفتم تا نوعی کلید به‌دست داده باشم که کارهای نجدی را چطوری باید خواند. (مسلمانش با وضو بخوانند!) کارش از شعر بدتر اصلاً مناسب ترجمه به‌زبان‌های دیگر نیست. یک فارسی‌زبان اهل فن می‌فهمد که اگر این آدم ده سال دیگر زنده می‌ماند، الان ما یک نویسنده جهانی تثبیت شده داشتیم. این دو کتابش به‌من می‌فهماند که او مشق می‌کرده برای نوشتن یکی دو رمان، خورند ادبیات معاصر جهان. همین دو کتاب کوچک برای تبدیل نجدی به‌یکی از نویسندگان محبوب من کافی بود.

از هر سو که بنگری

جهان هزار و یک است

و باران می‌بارد با اندام یک

پازده

صد و یازده

هزار و صد و یازده

صد هزار و صد و

و هفت

دست‌های گشاده من

به خاطر باران